بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 14/11/91

جلسه 1108

###  الکلام فی الاقل و الاکثر بلحاظ الشرائط

بحث در اقل و اکثر در شرائط هست، شرائط بر دو قسم هستند: شرائط خارجیه و شرائط تحلیلیه.

شرائط خارجیه آن شرائطی هستند که مکلف علاوه بر اتیان ذات مشروط اتیان می کند به آن شرط، مثل وضوء برای نماز یا ستر جسد در نماز زن، دوران امر بین اقل و اکثر در شرائط خارجیه مثل این می ماند که ما نمی دانیم نماز میت مشروط به وضوء گرفتن هست یا نیست، یا زنها نمی دانند که نماز آنها مشروط هست به ستر قدمین یا نیست، مشروط هست به ستر تمام موهای سر یا فقط به همان مقدار که آیه شریفه بیان کرده که فلیضربن بخمورهن علی جیوبهن، خمار به همان مقدار که از روی سر به تمام گردن انداخته می شود همان مقدار که ستر می کند موهای سر را کافی است، ولو مقدار کمی از موهای جلو سر دیده بشود، ما شک می کنیم که آیا نماز زن مشروط است به ستر تمام شعر الرأس یا مشروط است به ستر مقداری که یستره الخمار عادة، می شود دوران امر بین اقل و اکثر در شرائط خارجیه.

شرائط تحلیلیه آنهایی هستند که وجود مستقل ندارند غیر از ذات مشروط، مثل شرط جهر بودن قرائت در نماز صبح، جهریت قرائت یک نوع از قرائت است، اینطور نیست که غیر از قرائت یک چیز دیگری را مکلف ضمیمه کند به قرائت او بشود جهر قرائت، به این می گویند شرائط تحلیلیه.

در شرائط خارجیه پر واضح است که دوران امر بین اقل و اکثر در آنها مثل دوران امر بین اقل و اکثر در اجزاء است طابق النعل بالنعل، ما قائلیم به انحلال حقیقی علم اجمالی حداقل به لحاظ عالم عهده می گوئیم ذات نماز میت به عهده مکلف آمده نمی دانیم اینکه باید همراه باشد با وضوء این هم به عهده مکلف آمده یا نه اصل برائت از آن جاری می کنیم.

اما شرائط تحلیلیه، مثل اینکه نمی دانیم آیا نماز ظهر روز جمعه مشروط هست به اخفات در قرائت که مرحوم امام احتیاط واجب می کنند یا مشروط نیست به اخفات در قرائت بلکه افضل جهر در قرائت است در نماز ظهر روز جمعه، شک می کنیم، خوب در اینجا هم به نظر می رسد که همان بیان هست که ذات قرائت به عهده ما آمده زائد بر ذات قرائت لزوم اخفات در آن نمی دانیم به عهده ما آمده یا نیامده، اصل برائت جاری می کنیم عقلا و نقلا.

محقق عراقی یک بیانی دارد در شرائط متعلق المتعلق که از آن بیان ضابطه ای استفاده می شود، خود ایشان تصریح می کند که می گوید ضابطه استفاده می شود از این بیان ما، آن بیان مقتضی تفصیل است در دوران امر بین الاقل و الاکثر به لحاظ شرائط، آن بیان چیست؟ آن بیان این است که ایشان می گوید فرق است بین اینکه دائر باشد امر واجب بین عتق رقبه و عتق رقبه مؤمنه، که نمی دانیم این متعلق المتعلق رقبه است (متعلق وجوب عتق است متعلق المتعلق رقبه است) نمی دانیم این رقبه مطلق است یا مشروط است به ایمان، ایشان فرموده ما در اینجا برائت جاری می کنیم، اما در دوران امر بین اکرام عالم که مولا گفت اکرم عالما یا گفت اکرم عالما هاشمیا اینجا باید احتیاط بکنیم، فرق بین این دو مثال چیست؟ ایشان فرموده فرقشان این است که ما می توانیم هر رقبه ای را که اختیار کردیم برای عتق او را مؤمن بکنیم و شرط ایمان را در او ایجاد بکنیم، و لذا ذات عتق این رقبه جزء مصداق واجب هست، شک می کنیم آیا ما موظفیم ایجاد کنیم شرط ایمان را در او یا موظف نیستیم برائت جاری می کنیم، چون شرط ایمان ایجاد کردن در رقبه در اختیار است، اما در مثال اکرم عالما که احتمال می دهیم هاشمی بودن آن عالم شرط باشد آنجا باید احتیاط کرد چون در اختیار ما نیست هاشمی بودن عالم، و آنچه که ما ایجاد می کنیم یا مصداق واجب است یا اگر مصداق واجب نباشد به این نحو که اکرام کردیم عالم غیر هاشمی را و شارع به ما گفته اکرم عالما هاشمیا، آنی که ما ایجاد کرده ایم در این فرض مباین با واجب است و هیچ ربطی به مصداق واجب ندارد، اینطور نیست که ما بدانیم اصل اکرام او مطلوب است شک داریم ایجاد شرط هاشمیت در او مطلوب هست یا نیست، شرط هاشمی بودن عالم در اختیار ما نیست که ایجاد کنیم یا نکنیم، ما مجبوریم اگر اکرام عالم هاشمی واجب باشد این فرد را رها بکنیم برویم یک فرد دیگری را که هاشمی هست برای اکرام انتخاب کنیم، معلوم نیست اصلا مطلوب باشد اگر اکرام کنیم عالم غیر هاشمی را، اقل و اکثر نیست، امر دائر است بین اینکه فعل ما یا مصداق واجب باشد یا مباین واجب باشد، اقل و اکثر در این مثال فرض نمی شود، و لذا باید احتیاط کرد، مثل دوران امر بین تعیین و تخییر می شود، چه جور در دوران امر بین تعیین و تخییر محقق عراقی وفاقا للمشهور قائل به وجوب احتیاط شد روی همین جهت که فرمود ما در خارج اقل و اکثر نداریم، چون اگر مولا گفته اذا افطرت صم ستین یوما خوب اطعم ستین مسکینا مباین با واجب است، اگر گفته صم او اطعم اطعام مصداق واجب است، امر فعل ما مردد است بین اینکه مباین با واجب باشد یا مصداق واجب باشد، اقل و اکثری در کار نیست، اینجا هم در مثال اکرم عالما که نمی دانیم مولا گفت اکرم عالما لابشرط از هاشمیت یا گفت اکرم عالما هاشمیا، اینجا باید احتیاط کنیم، (بحث وحدت مطلوب است منتهی ایشان فرض کرده که هر رقبه ای را شما می توانید مؤمنه کنید، پس ایجاد وصف ایمان برای هر رقبه ای که انتخاب می کنید برای عتق ممکن است، پس عتق ذات این رقبه مطلوب است می شود اقل، نمی دانیم آیا واجب است ضمیمه کنیم به آن ایجاد وصف ایمان در این رقبه را اصل برائت جاری می کنیم).

این فرمایش ایشان اگر تمام باشد در شرط خود متعلق تکلیف هم می آید، ایشان در شرط متعلق المتعلق گفت عتق متعلق است و رقبه متعلق المتعلق است در شرط رقبه گفت که نمی دانیم باید مؤمنه باشد یا مؤمنه بودن لازم نیست، یا در شرط عالم که واجب است اکرام او گفت در واجب بدلی که نمی دانیم مولا گفت اکرم عالما یا گفت اکرم عالما هاشمیا، خوب این را در شرط المتعلق هم می شود ادعا کرد، یک وقت یک شرطی است قابل ایجاد در هر فردی که انتخاب می کنیم برای امتثال می تواینم این شرط را هم ایجاد کنیم، مثل وضوء برای نماز، هر نمازی اول وقت وسط وقت آخر وقت می توانیم وضوء بگیریم، هر قرائتی می توانیم جهریه بخوانیم یا اخفاتیه بخوانیم، ولی گاهی بعضی از شرائط اینطور نیست مثل شرط زمان، نمی دانیم خطبه های نماز جمعه باید بعد از اذان ظهر باشد یا نه نماز جمعه باید بعد از اذان ظهر باشد در روز جمعه اما خطبه ها قبل از اذان هم باشد عیبی ندارد، خوب خطبه بخوانیم قبل از اذان ظهر چگونه می توانیم در او شرط زمان را ایجاد کنیم، به این خطبه ها ضمیمه کن که بعد از اذان ظهر باشد خوب این خطبه ها ساعت یازده و نیم صبح است که شروع کرده ایم دیگر چه جوری می شود که در این خطبه ها ایجاد کنیم شرط زمان را؟ زمان در اختیار ما نیست، ما می توانیم ایجاد کنیم فرد دیگری از خطبه ها را تا بشود مصداق خطبه های بعد از اذان ظهر و الا زمان در اختیار ما نیست.

اقول: ولی اصل این استدلال و تفصیل ناتمام است، اولا: ما اقل و اکثر را به لحاظ فعل خارجی مکلف حساب نکردیم بلکه به لحاظ عالم عهده حساب کردیم، انحلال در تکلیف به لحاظ وعاء تکلیف است نه وعاء امتثال خارجی، وعاء تکلیف وعاء عهده است، آنی که به عهده ما آمد ذات اکرام عالم است اما لزوم کونه هاشمیا نمی دانیم به عهده ما آمد یا نیامد، چه کار داریم که در خارج این فردی که ایجاد کردیم یا مصداق واجب است یا مباین با واجب، اما اقل نیست و اینطور نیست که در خارج این فردی را که آوردیم بشود تکمیلش کرد، بلکه اگر اکرام عالم هاشمی واجب است اکرام عالم غیر هاشمی هیچ است و قابل تتمیم و تصحیح نیست، چه کار داریم به عالم امتثال، مهم عالم عهده است که علم اجمالی در وعاء تکلیف که وعاء عهده است منحل است، به عهده ما آمده اکرام عالمٍ نمی دانیم لزوم کونه هاشمیا هم به عهده ما آمده یا نه برائت جاری می کنیم.

ثانیا: اگر بخواهیم حساب کنیم این فرمایش در همه اقل و اکثرهای ارتباطی ما را دچار مشکل می کند، بالاخره ما بی وضوء شروع کردیم نماز خوانده ایم خوب این نماز یا مصداق واجب است یا مباین با واجب، یا نماز میت یا مشروط به وضوء نیست پس این نماز میت بی وضوء مصداق واجب است یا مشروط به وضوء هست این مباین با واجب است، دیگر این نمازی که خوانده ایم که نمی توانیم با وضوء بکنیم، تمام شد، باید از قبل فکر می کردیم وضوء می گرفتیم، نماز بی سوره یا مصداق واجب است یا مباین واجب، چون مرکب ارتباطی است اگر نماز با سوره واجب باشد این نماز بی سوره هیچ است.

پس من عرضم این است که این معیار ایشان که این اقل و اکثر به لحاظ عالم امتثال نیست اصلا همه جا اقل و اکثر ارتباطی به لحاظ مقام امتثال همین مشکل را دارد، بالاخره ما ایجاد کردیم اقل را یا مصداق واجب است یا مباین با واجب، اگر نماز با سوره واجب باشد این نماز بی سوره مصداق واجب نیست، چه دخالتی دارد که من قبل از ایجاد فرد می توانستم این فرد را کامل ایجاد کنم، مهم این است که وقتی ایجاد کردم ناقص ایجاد کردم.

علاوه بر اینکه چه بسا حتی در اقل و اکثر در اجزاء گاهی آن فرد ناقصی که آوردیم قابل تتمیم نبود، اول وقت چه بسا من قادر نبودم بر ایجاد این جزء مشکوک یا این شرط مشکوک، زنی که شک می کند ستر قدمین واجب است در نماز چه بسا اول وقت ساتر ندارد که ستر قدمین بکند، اگر بخواهد ستر قدمین بکند باید بگذارد آخر وقت نماز بخواند، پس این نماز اول وقتش را اصلا نمی تواند با آن شرط مشکوک ایجاد کند یا نمی تواند چه بسا در اول وقت با جزء مشکوک ایجاد کند این فرد واجب را، پس در اقل و اکثر ارتباطی در اجزاء هم تفصیل بدهید، خوب اینکه درست نیست.

{اینکه هاشمی کردن عالم در اختیار ما نیست ولی مؤمنه کردن این رقبه در اختیار ما هست اینکه فارق نیست، برای اینکه از ما نخواسته اند که این رقبه را مؤمنه بکنیم، بلکه از ما خواسته اند صرف الوجود عتق رقبه مؤمنه را، اما به ما نگفته اند باید ایجاد کنی مؤمنه بودن این رقبه را}.

مهم جواب اول ماست که عالم عهده عالم تکلیف و وعاء تکلیف است، و مهم انحلال به لحاظ همین عالم عهده است که در همه این مثالها این انحلال رخ می دهد.

صاحب کفایه قده در اقل و اکثر به لحاظ شرائط فرموده است که در شرائط تحلیلیه که می تواند این مثال باشد که نمی دانیم مولا اعتق رقبة گفت لا بشرط از مؤمنه بودن یا گفت اعتق رقبة مؤمنة، خود ایشان این مثال در نظرش هست، فرموده است که ما در این مثال برائت شرعیه جاری می کنیم از شرطیت مؤمنه بودن، اما برائت عقلیه در اقل و اکثر در اجزاء و شرائط خارجیه هم جاری نبود، و عدم جریان این برائت عقلیه در این شرائط تحلیلیه اوضح است، چرا؟ برای اینکه شرط تحلیلی که لازم التحصیل نیست، چون چیز زائدی نیست بر اصل فعل، شما عتق رقبه که می کنید ایجاد آن شرط ایمان چیز زائدی نیست، اگر بروید رقبه مؤمنه را انتخاب کنید می شود عتق رقبه مؤمنه، رقبه کافره را انتخاب کنید می شود عتق رقبه کافره، فعل زائدی از شما صادر نمی شود زائد بر عتق رقبه، و لذا نمی شود گفت آنچه که شما بجا می آورید اقل است، نخیر! آنچه که شما بجا می آورید عتق رقبه کافره است یا مصداق واجب است یا مباین با واجب، نسبتش به واجب نسبت اقل نیست، شرط تحلیلی غیر از شرط خارجی است مثل وضوء، در وضوء می گویند زائد بر نماز وضوء هم بگیر و لذا عقل می گوید ایجاد کن این شرط وضوء را، آنوقت بعضی ها می گویند خوب عقلا منحل می شود علم اجمالی، ذات نماز میت واجب است لزوم کونها مع الوضوء مشکوک است برائت عقلیه جاری می کنند، صاحب کفایه می گوید ما آنجا برائت عقلیه را قبول نداشتیم در شرط تحلیلی به طریق اولی قبول نداریم و واضح است عدم جریان برائت عقلیه در شرط تحلیلی، چون شرط تحلیلی یک فعلی زائدی نیست که از مکلف صادر بشد که عقل بگوید باید این فعل زائد را ایجاد کنی بعد نوبت به شک که می رسد بگوئیم برائت جاری می کنیم از لزوم ایجاد آن؛ ولی برائت شرعیه جاری می شود.

اما یک چیزی داریم که نه برائت عقلیه دارد نه برائت شرعیه، کجا؟ در دوران امر بین عام و خاص، نمی دانیم مولا گفته جئنی بحیوان یا گفته جئنی بانسان، علم اجمالی دارم به یکی از این دو، صاحب کفایه گفته برائت عقلیه که معلوم است جاری نیست، برائت شرعیه هم نمی توانیم جاری کنیم، چون از چه چیزی برائت شرعیه جاری کنیم، اگر شارع گفته جئنی بانسان انسان بودن شرط نیست بلکه تمام المتعلق است، اینکه آقایان تحلیل می کنند می گویند انسان یعنی حیوان ناطق این درست نیست، اصلا در مفهوم انسان حیوان اخذ نشده، انسان مفهوما مباین با حیوان است، مصداقا اخص است، و لذا نمی شود گفت اگر مولا گفته جئنی بانسان اصل وجوب اتیان به حیوان معلوم شک داریم در شرطیت انسان بودن آن حیوان و موجود زنده، اینطور نیست که جئنی بانسان یعنی جئنی بحیوان ناطق تا بشود مثل اعتق رقبة و اعتق رقبة مؤمنة، شک در شرطیت انسان نداریم که بگوئیم اصل لزوم اتیان به حیوان واجب است شک داریم در شرطیت انسان بودن آن حیوان، اینطور نیست، حالا اگر به این مثال مثل آقای صدر اشکال کنید که می گوید انسان یعنی حیوان ناطق خوب مثال را عوض می کنیم، نمی دانیم مولا گفته جئنی بحیوان یا گفته جئنی بناطق، دیگر مسلما در فصل جنس اخذ نمی شود، مفهوم فصل مباین با مفهوم جنس است، دو تا مفهوم متباین هستند ولو مصداقا ناطق اخص است از حیوان و موجود حی ولی مفهوما متباین هستند، یا مثال دیگری بزنیم نمی دانیم مولا گفته اکرم عالما یا گفته اطعم عالما، در مفهوم اطعام که اکرام اخذ نشده، نمی شود بگوئیم اصل وجوب اکرام معلوم شرطیت کون الاکرام اطعاما مشکوک، شرطیتی در کار نیست، اگر اطعام واجب باشد تمام المتعلق می شود اتمام نه اینکه شرط المتعلق باشد تا بعد بگوئیم برائت از شرطیت در موارد شک جاری می کنیم، اینجا صاحب کفایه می گوید برائت که دیگر جاری نشد از شرطیت عقل هم که می گوید احتیاط کن ما دیگر چی بگوئیم، فیجب الاحتیاط عقلا و نقلا.

در بحوث آمده است که این فرمایش صاحب کفایه طبق مسلک خودش که مسلک علیت است درست است، این تفصیل درست است، در دوران امر بین مطلق و مشکوک ما انحلال را قبول دریم به لحاظ عالم عهده، عتق رقبه به عهده ما آمده مؤمنه بودنش را نمی دانیم به عهده ما آمده یا نه، اما در مثال دوران امر بین عام و خاص که نمی دانیم مولا به ما گفت اکرم عالما یا گفت اطعم عالما، مردد است آنچه به عهده مکلف آمده بین دو عنوان متباین، نمی دانیم عنوان اکرام به عهده مکلف آمده یا عنوان اطعام، علم اجمالی منجز است، فقط طبق مسلک اقتضاء که مسلک خود بحوث هست که می گوید اصل بلامعارض در اطراف علم اجمالی جاری می شود اگر اصل بلامعارض داشتیم در یک طرف علم اجمالی مشکلی نداریم، خوب اصل برائت از وجوب اطعام عالم بلامعارض است، چون اصل برائت از وجوب اکرام عالم اثر ندارد، چون ترخیص می دهد در ترک اکرام و می شود مخالفت قطعیه، عالم را نه اطعام کنیم نه اکرام خوب مخالفت قطعیه کرده ایم تکلیف معلوم بالاجمال را، پس برائت از وجوب اکرام اثر ندارد پس جاری نیست، پس برائت از وجوب اطعام عالم جاری می شود بلامعارض.

این بیان بحوث هست، طبعا کسانی که قائل به مسلک علیت هستند همین مطلب را گفته اند مثل محقق عراقی در عام و خاص قائل به وجوب احتیاط شده اند، آقای سیستانی هم قائل به وجوب احتیاط شده، چون معتقد است دو عنوان متباین است نمی دانیم کدام یک به عهده ما آمده است علم اجمالی می شود به وجوب احد العنوانین المتباینین، ولو خارجا اطعام مصداق اکرام است اما عنوانی که به عهده مکلف آمده مردد است بین دو عنوان متباین، لذا این علم اجمالی به نظر آقای سیستانی هم منجزیت عقلائیه دارد، برائت شرعیه هم در اطرافش یا مقتضی ندارد طبق نظر آقای سیستانی چون مختص به شک بدوی است در تکلیف و یا اگر هم بخواهد جاری بشود تعارض و تساقط می کند، تأمل بفرمائید ان شاء الله تا فردا.